

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/07/29

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 1 تا 13 سوره الرحمن

﴿الرَّحْمَنُ﴾ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (3) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (4) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (5) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (6) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقْبِشُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9) وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (10) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (11) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالْزَّيْتُونُ (12) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (13)﴾

سوره مبارکه «الرحمن» همان طوري که ملاحظه فرموديد، آغازش با تعليم قرآن كريم شروع مي‌شود. چهار مطلب را در اين بخش‌هاي اولي اشاره کردند. يکي اينکه «المعلوم ما هو»؟ که ما چه چيزي را ياد بگيريم؟ فرمود قرآن، معلوم است، شما بايد در علوم قرآني تلاش و کوشش کنيد. آن معلّم ما که «الرَّحْمَنُ» است قرآن را درس مي‌دهد. پس معلوم، قرآن است؛ چه اينکه به خليفه خود، انسان کامل، اسماي خود را که آن حقايق عالم است تعليم داد: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». پس «المعلوم هو القرآن».

دوم هنر است. آن ديگر علم نيست. ادبيات، علم نيست، هنر است. منطق، علم نيست هنر است. ادبيات اين است که آدم مواظب زبانش باشد که چگونه حرف بزند. منطق آن است که مواظب ذهنش باشد که چگونه فکر بکند. منطق مي‌گويد بايد طرزي نتيجه بگيريد که صغري و کبري و اصغر و اينها با هماهنگ باشد، خود منطق فن است، هنر است، علم نيست. ادبيات علم نيست، ادبيات اين است که مواظب زبانت باشي، چگونه مي‌خواهي حرف بزني. چه چيزي مي‌خواهيد بگويد را بايد در جاي ديگر ياد بگيريد. اگر مي‌خواهيد فقه ياد بگيريد، اصول ياد بگيريد، حکمت و کلام ياد بگيري؛ اما وقتي مي‌خواهي حرف بزني بايد مواظب زبانت باشي که کجا مرفوع باشد، کجا منصوب باشد، کجا مجرور باشد، کجا مفتوح باشد، کجا مکسور باشد، کجا مضموم باشد، اين زبان را تعليم بدهي. اينها را مي‌گويند علم آلي؛ يعني آلت بيان معلوم هستند. بيان علم نيست، هنر است. اگر قرآن ياد گرفتي، حالا اين گونه بيان بکن. پس معلوم، قرآن است، هنر اين است که آدم آنچه را که ياد گرفت بيان بکند.

خاصيت بيان چهار چيز است: يکي اينکه مشهودات دروني خود را خوب مي‌فهمد و آن را عرضه مي‌کند، چون انسان يک ظرف خالي نيست. فرمود: «فَالْتَمِهْهُمْ فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» [1] انسان يک لوح نانوشته نيست، بلکه لوح الهي است که ذات اقدس الهي با الهام فجور و تقوا بسياري از حقايق را در او نوشت؛ اما به انسان بيان داد تا آن مشهودات و مُلَهَمات الهي را بيان کند، بازگو کند. پس اول مشهود الهي است که مُلَهَم است، دوم بيان که انسان مي‌تواند آنچه را که خدا به او الهام کرد و در درون او نهاد، اين را بيان کند.

دو کار ديگر هم وظيفه اوست و آن اين است که آنچه را که ديگران گفتند از راه بيان، آن را خوب تحويل بگيرد؛ لذا در سوره «نحل» فرمود ما به شما چشم داديم، به شما گوش داديم، به شما فؤاد داديم، تا معارف را از جاي ديگر تحصيل

کنید: «وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» که «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» اما «وَجَعَلْنَا لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» [2] تا شاکر باشید. پس این کار سوم که انسان از بیرون بگیرد. کار چهارم این است که این معقولات، این مفهوماتی که از بیرون گرفت، این را مشهود کند، عملی کند که فرمود: «كَأَنَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * تَتَرَوْنَ الْجَحِيمَ» [3] اگر آنچه را یاد گرفتید عمل بکنید، هم‌اکنون که در دنیا هستید جهنم را می‌بینید، بهشت را می‌بینید، آینده را می‌بینید. این برای آن هدف نهایی است؛ حالا چه کسی به آن می‌رسد، چه کسی نمی‌رسد مطلبی دیگر است. پس بیان هنر است علم نیست. علم قرآن است.

پس ما یک معلوم داریم. یک هنر تبیین آن معلوم که آن یا با بنان است یا با بیان. بنان را در سوره «علق» بیان کرد، فرمود: «اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» [4] بیان را اینجا ذکر کرد که فرمود: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ». پس بیان برای این است که انسان درباره قرآن سخن بگوید. قرآن هم که «تبیان کلّ شیء» است، [5] پس «هاهنا امور أربعة».

مطلب دیگر این است که به وجود مبارک خلیفه خود که اسماء را آموخت، آن اسماء همین حقایق قرآن کریم است. مستحضرید که این اسماء، الفاظ نیستند، یک؛ مفاهیم نیستند، دو؛ حقایق عینی‌اند، که ما در دعای «کمیل» می‌گوییم: «وَبِأَسْمَائِكَ إِنِّي مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» [6] این اسم‌هاست که اسم اعظمش کارساز است که اگر کسی به آن مقام بار یافت، به اذن خدا مرده را زنده می‌کند، بیمار را شفا می‌دهد. وگرنه صرف لفظ بدون قداست روح، یک ثواب خالی دارد و همچنین ادراک مفهوم بدون قداست روح ذکر است و ثواب دارد؛ اما بتواند مرده را زنده کند و بیمار را شفا بدهد این همان «وَبِأَسْمَائِكَ إِنِّي مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» است. آن اسماء است. به وجود مبارک خلیفه خود اسماء را آموخت، بعد هم بیان را به او داد؛ لذا فرمود: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» [7] اگر او قدرت تبیین نداشته باشد که نمی‌تواند معلم فرشته‌ها باشد.

مطلب دیگر این است که این قرآن را معلوم است، فرمود این باید در درون‌درون جان شما باشد. در روایات از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) رسیده است که حوادث وقتی پیش می‌آید، شما باید دو تا سنگر داشته باشید: «فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ ذُنُوبَ أَنْفُسِكُمْ»؛ یک حادثه که پیش آمد، این مالتان را باید سنگر قرار بدهید که با مالتان جانتان حفظ بشود. در رقم بعدی: «إِذَا تَزَلَّزَلْتُمْ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ ذُنُوبَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا تَزَلَّزَلْتُمْ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ جانتان را سنگر قرار بدهید که دینتان محفوظ بماند. وقتی جانتان را از دست دادید دیگر مسئول نیستید، کسی هم به دین شما آسیب نمی‌رساند.

این دو تا سنگر در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که «إِذَا تَزَلَّزَلْتُمْ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ ذُنُوبَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا تَزَلَّزَلْتُمْ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» نه اینکه - معاذ الله - دین را سپر قرار بدهید برای حفظ جان، بلکه جان را سپر قرار بدهید برای حفظ دین.

حالا چه بنان چه بیان، باید در حرم همین قرآن کریم باشد و خود قرآن کریم را هم در سوره «نحل» فرمود این «تبیان کلّ شیء» است، «بیان کلّ شیء» است؛ یعنی مبین است. در این قلم الهی ابهامی نیست. ما یک سلسله مطالب را گاهی در قلب نورانی ولیّ خودش القا می‌کند؛ مثل حدیث قدسی یا روایات می‌فرماید این مطلب در قلب آن ولیّ القا می‌شود حالا تعبیرات و عباراتش به عهده خود ولیّ است که روایت‌ها غالباً از همین قبیل است. یک وقت است نه، معنا و لفظ هر دو را خودش بیان می‌کند، آن می‌شود قرآن؛ لذا فرمود «تبیان کلّ شیء» است؛ لکن یک چیز حق و روشنی است، اما بدیهی نیست، معلّم می‌خواهد؛ لذا در همان سوره «نحل» فرمود: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ نُزُلَهَا» [8] تو مبین هستی، تو مفسّر هستی، این یک کتاب عمیق و علمی و پیچیده است. اگر در سوره «آل عمران» فرمود محکماتی دارد متشابهاتی دارد: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» [9] اگر راسخون عطف بر «الله» باشد به یک تعبیر، پس حقایق

قرآن نزد راسخون است؛ اما راسخان را معلّم ما قرار داد. پس اینکه فرمود: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ». معنایش این نیست که بدون واسطه کسی بتواند مجاز باشد بگوید: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» [10] چون همان خدایی که معلّم قرآن است، برای ما مدرّس فرستاد، برای ما مبین فرستاد، فرمود: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ». معارفی دارد، محکماتی دارد، متشابهاتی دارد، ارجاع متشابهات به محکّمات کار آسانی نیست و کلیّاتی را گفتیم، مطلقاتی را گفتیم، حدودش و ثغورش را شما باید معین کنید.

مطلب دیگر آن است که در قرآن کریم رژیم ارباب و رعیتی را بالقول المطلق نفی کرده است. یک ارباب و رعیتی اقتصادی بود که به لطف الهی رخت برپست؛ اما ارباب و رعیتی فکری و علمی کم و بیش هست؛ گاهی دامنگیر حوزویان است، گاهی دامنگیر دانشگاهیان است. فرمود ما این کتاب را فرستادیم، معارف فراوانی در آن هست، شما زحمت بکشید یاد بگیرید؛ اما رژیمتان رژیم ارباب و رعیتی نباشد، مقلّدپرور نباشید، خوشتان نیاید که کسی بی‌دلیل چیزی از شما قبول بکند. برای مردم عالم ربّانی باشید. این در سوره مبارکه «آل عمران» بحثش قبلاً گذشت، فرمود ما این کار را انجام دادیم تا شما معلّم مردم باشید و حقایق را برای مردم بازگو کنید و هرگز مردم را به خود دعوت نکنید. این آیه 79 سوره مبارکه «آل عمران» را ملاحظه بفرمایید، فرمود: «مَا كَانَ لِيُشْرَأَ أَنْ يُوْتِيَهِ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ». ما به هیچ بشری، چه نبیّ چه غیر نبیّ، معارف را ندادیم که این معارف را یاد بگیرد بشود ارباب طبقه دیگر که مردم را به خود دعوت کند بگوید این نظر من است! بگوید که از من پیروی کنید. ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ البته هیچ کس داعیه ربوبیت ندارد که بگوید من ربّ هستم مرا بپرستید تا این آیه بخواهد او را نفی کند؛ اما این تفکر تقلیدی، مقلّدپروری، جاهل را در جاهلیت نگه داشتن و جلوی پیشرفت تحقیقی علم او را گرفتن و تحمّل نقد نداشتن، این را نفی می‌کند. می‌فرماید ما به کسی چیزی یاد ندادیم: ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ. پس چه باید باشیم؟ این امور را به افرادی یاد می‌دهیم تا اینکه «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ». عالم ربّانی کسی است که هم شدید الرّبط به ربّ خودش باشد، بنده محض باشد و هم شدید الرّبط به مربوب‌ها و متعلّمانش باشد بشود معلّم خوب، چنین آدمی می‌شود عالم ربّانی، این که مربوط به خصوص انبیا نیست. فرمود حوزه باید عالم ربّانی تربیت کند، دانشگاه باید عالم ربّانی تربیت کند که هم شدید الرّبط به ربّ باشد و جز خلوص چیزی در او نباشد و هم شدید الرّبط به شاگردانش باشد که جز ادب‌شاگردپروری چیزی دیگر نداشته باشد، «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفَرِّسُونَ»؛ درستان درس قرآنی باشد؛ اما نقدپذیر باشید، اشکال‌پذیر باشید، داعیه ارباب و رعیتی نداشته باشید، اصرار نداشته باشید که همه حرف‌های شما درست باشد، تا جامعه بشود جامعه ربّانی.

پس اگر قرآن «تبیان کلّ شیء» است، معنای آن این نیست که کسی - معاذالله - بتواند بگوید «حسبنا کتاب الله»، چون در همان سوره مبارکه «نحل» فرمود ما این کتاب را فرستادیم: «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ آنچه را که برای تو بیان کردیم، تو بعد باید به مردم بیان کنی. اصل اینکه قرآن «تبیان کلّ شیء» است، آیه 89 سوره مبارکه «نحل» این است: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِشَهِيدٍ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرًى لِّلْمُسْلِمِينَ». در همین سوره می‌فرماید ما قرآن را فرستادیم هم برای تو نازل کردیم، هم برای جامعه: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ».

یک بیان جامعی وجود مبارک موسای کلیم دارد که آن اضلاع سه‌گانه نظام هستی را مشخص می‌کند که مشابه همان بیان هم درباره قرآن کریم است. وقتی فرعون به عرض موسای کلیم (سلام الله علیه) رساند که «وَمَا رَبِّيَ الْعَالَمِينَ»؛ شما که ما را به «الله»

دعوت می‌کنید، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» کیست؟ این جمله خیلی کوتاه است؛ اما در عین کوتاهی، سه نظام را در بر دارد؛ فرمود: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» [11] خدای ما کسی است که تمام چیزی که «يَصْدَقُ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ» او خلق کرد، این یک؛ این نظام فاعلی است. پس هر چه مصداق شیء است مخلوق خداست؛ چه اینکه در آیه دیگر فرمود: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» [12] یعنی «كُلُّ مَا صَدَقَ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ فَهُوَ مَخْلُوقُ اللَّهِ»، این همان نظام فاعلی است که موسای کلیم فرمود: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى».

نظام داخلی آن است که هر چه آفرید، زیبا آفرید: «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ». این حیوان، این پرنده، این آبی، این خشک‌زی، چه حاجتی دارد؟ یک ماهی چه می‌خواهد؟ هر چه ماهی لازم دارد به او می‌دهد. این طائر هوا چه می‌خواهد؟ هر چه این طائر هوا برای پرواز در هوا می‌خواهد به او می‌دهد. یک حشره برای نیش‌زدن یا مکیدن یا کار کردن چه چیزی لازم دارد؟ هر چه این حشره لازم دارد خدا به او داده است: «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ». این نظام داخلی.

سوم: «ثُمَّ هَدَى». هر چیزی یک مقصد و مقصودی دارد، آن را که نیافریده همین جا لاشه بشود و بمیرد! این را برای چیزی خلق کرد. اگر برای چیزی خلق کرد، هدف آن را مشخص کرد، یک؛ راه آن را معین کرد، دو؛ وسیله پیمودن این راه را به او داد، سه؛ می‌شود «هَدَى». ببینید همه این معارف را با این یک جمله کوتاه بیان کرده کلیم الهی: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى».

قرآن کریم هم همین کار را کرده؛ منتها در چند آیه، یکی اینکه «تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ» است؛ یکی اینکه «الزَّخْمُ» این «تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ» را یاد آدم داد، یکی اینکه هدف را هم مشخص کرد که شما قرآنی بشوید تا عالم ربّانی بشوید. دیگر «كُونُوا عِبَادًا لِّيَ» مردم را به خودمان دعوت نکنیم. اگر مردم را به خودمان دعوت کردیم، گفتیم این فکر من است که باید در جامعه اجرا بشود، این دوام نمی‌آورد؛ اما اگر گفتیم با هم به یک طرف حرکت کنیم، این می‌ماند. فرمود عالم ربّانی شدن غیر از اینکه مردم را به خودمان دعوت نکنیم بگوییم: «كُونُوا عِبَادًا لِّيَ». «عِبَادًا لِّيَ» که منظور این نیست که مرا بپرستید! منظور اگر این باشد که فکر من و حرف من باید اجرا بشود، این درست نیست. اگر حق تبیین شد، هر کسی راه خاص خودش را پیدا می‌کند؛ لذا هم «تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ» است، هم مبین آن اهل بیت (علیهم السلام) هستند که فرمود: «إِنِّي تَارِدٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» [13] و هم هدف مشخص است که عالم ربّانی بودن باشد و اگر در بخش‌هایی از سوره مبارکه «آل عمران» فرمود: «وَمَا يَخْلَعُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» باشد «وَالزَّاسُخُونَ» عطف نباشد، آنهایی که خود ذات اقدس الهی تأویل را می‌دانند به وسیله عترت طاهرين بیان کرده است. وجود مبارک امام فرمود من شنیدم تو فتوا می‌دهی، به چه چیزی فتوا می‌دهی؟ عرض کرد: «بالقرآن». فرمود: «مَا وَرَّثَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ خَرَفًا؟» تو یک حرف از قرآن ارث نبردی. [14] «علم الدراسه» غیر از «علم الوراثة» است. ببینید کسی از ظاهر آیه مطلبی را به ما می‌فهماند، ما می‌گوییم از کجای این، این درآمده؟ آن کسی که در مجلس گوینده است و آن حرف را می‌شنود، او می‌فهمد گوینده چگونه گفته! یک وقت است که گوینده می‌گوید: «برو!» این امر است و از آن وجوب را می‌فهمیم. یک وقت می‌گوید: «برو!» یعنی خودت را دور کن تا من تو را نبینم! این «إِذْهَبْ» به دو نحو گفته می‌شود، آن کسی که در مجلس بود و شنید او می‌فهمد که این «إِذْهَبْ» یعنی چه. ما که در مجلس وحی نبودیم، این فقط مختصّه خاندان عصمت و طهارت است، به واسطه خود پیغمبر (سلام الله علیهم اجمعین). حضرت فرمود: «إِنَّمَا يَغْرِفُ الْقُرْآنُ مِنْ حُوطِيَّةٍ» [15] فرمود با ما حرف زدند، حالا بلاواسطه برای حضرت رسول، مع الواسطه برای اینها (علیهم السلام). فرمود ما می‌دانیم که این

را چگونه خدا گفته؛ گاهی حرف به صورت استفهام انکاری است، گاهی به صورت توبیخ است، گاهی در حقیقت نهی است به صورت امر، گاهی امر تعجیزی است، چگونه گفته را آن مستمع شنید، به چه زبان! لذا گاهی آدم از روایت مطلبی را می‌فهمد که به حسب ظاهر می‌گوید آیه شاید به نحو دیگری بخواهد بگوید، ولی آن که در مجلس بود می‌فهمد. حضرت فرمود: «کیف تفتی بالقرآن»، «مَا وَرَّثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ خَرَفًا». در همان بیانات نورانی امام است که «وَعَلَّمَنَا» [16] تفسیر قرآن، موارث قرآن، علم قرآن را، ما وارثان قرار دادیم. این زیارت «وارث» هم برای همین است، اینها می‌شوند وارث. در وراثت هم مستحضرید که اگر ارث، ارث مادی باشد، تا مورث نمیرد، چیزی به وارث نمی‌رسد؛ اما ارث اگر ارث معنوی و علمی باشد، تا وارث نمیرد چیزی به او نمی‌دهند. این «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» [17] گرچه به صورت روایت مسند نقل نشده، اصل اماتة قوه شهوت و غضب، اماتة وهم و غضب؛ یعنی تعدیل اینها در روایات هست، در آن خطبه نورانی حضرت امیر که «قَدْ أَخِيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ» [18] همین است. تا وارث نمیرد از وهم و غضب، از و هم و خیال، به عقل نمی‌رسد. تا وارث نمیرد از شهوت و غضب، به عقل عملی که «مَا غَبَدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ الْكَسْبَ بِهِ الْجَنَانُ» [19] نمی‌رسد. این خطبه نورانی حضرت امیر که به همام فرمود در جواب «مُفْلِحِي الْمُتَّقِينَ» [20] و حضرت آن گونه خطابه را ایراد کرد که به هر حال آن شنونده صیهای زد و جان داد، تقریباً خطبه بیست صفحه است، مرحوم سید رضی هفت، هشت صفحه‌اش را نقل کرده است. بخشی از اینها را اصلاً نقل نکرده، بخشی از این خطبه نورانی را به صورت پراکنده نقل کرده است. آن جزء همین خطبه بیست صفحه‌ای است که در آنجا حضرت فرمود: «قَدْ أَخِيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ»؛ یعنی این نفس اماره را، این نفس مسؤله را، این نفس مختال را، وهام را، خیال را این اماتة کرده، تا وارث نمیرد چیزی به او نمی‌دهند. آن ارث مادی و مال است که مورث باید بمیرد تا مال به وارث برسد. اینجا صریحاً حضرت فرمود: «قَدْ أَخِيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ». وجود مبارک امام فرمود شما که علم الوراثة ندارید. ما را به این دعوت می‌کنند، اینکه گفتند: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» [21] به حسب ظاهر جمله خبریه است مبتدا است و آن هم خبر؛ اما این جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است؛ یعنی بکوشید از انبیا ارث ببرید. راه باز است، اگر راه باز نبود که به ما سفارش نمی‌کردند. این خطبه را حضرت هم درباره شاگردان خودشان فرمودند. پس می‌شود انسان طوری شاگرد قرآن باشد که معلومش قرآن و بیانش هم بیان قرآن باشد و جامعه را به عنوان یک عالم ربّانی هدایت کند، نه اینکه جامعه را به خود دعوت کند: «كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ». چه کسی عالم ربّانی است؟ کدام حوزه عالم ربّانی‌اند؟ «بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ». پس می‌شود عالم ربّانی شد با این چند نظام؛ یعنی «معلوم» علوم قرآنی، «بیان» درباره تبیین قرآن، دعوت جامعه با آن شدید الربط بودن. این کار حوزه است و این راهی است که بزرگان رفتند و این راه هم رفتنی است.

پس اگر فرمود: «تبیان کلّ شیء»، معنای آن این نیست که - معاذالله - «حسبنا کتاب الله»، چون خودش فرمود که مبین رسول خداست و رسول خدا هم فرمود: «إِنِّي تَارِدٌ فِيكُمْ النَّفْلِينَ» و وظیفه ما هم همان طوری که در بیانات نورانی وجود مبارک موسای کلیم این بود که سه تا نظام هست، وظیفه ما هم همین سه نظام است.

مطلب دیگر این است که جن را خدای سبحان قبل از انسان آفرید، فرمود: «وَ الْجَانُ خَلْقَانَا مِنْ قَبْلِ مَنْ تَارَ السُّمُومُ» [22] اما در بیان خلقت، اول انسان را ذکر می‌کند که «خَلَقَ الْإِنْسَانَ». بعدها در آیه پانزده دارد: «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ». در آیات دیگر هم دارد که «وَ الْجَانُ خَلْقَانَا مِنْ قَبْلِ مَنْ تَارَ السُّمُومُ» و هدف خلقت جنّ و انس را هم مشخص کرد که «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَانَ لِیُعْبُدُونِ» [23] خلقت انسان را که مقدم داشت، برای اینکه اشرف اوست. جن به حدی نمی‌رسد که در آن انبیا و ائمه (علیهم السلام) در این حد باشند.

حداکثر مجرد آنها مجرد وهمي و خیالي است اینها پیامبر دارند؛ اما از جنس خود آنها نیست پیامبر ما پیامبر آنها هم هست امام ما امام آنها هم هست؛ اما آنها در حدي باشند که به مقام نبوت برسند، ظاهراً نیست. ﴿الزَّحْمَلُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ پس یک مرحله، مرحله تنزیل است که فرمود: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ [24] یک مرحله، مرحله تعلیم است که فرمود: ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ و وسیله تعلیم هم همان ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ بعد از علم قرآن انسانیت پیدا می‌شود، بعد از اینکه کسی انسان شد، «کلامه» می‌شود بیان و از ابهام به در می‌آید. همان طوری که کل نظام این طور است: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾. این جریان انسان هم همین طور است.

پس بیان برای این است که معلوم را بیان کنیم: یعنی بیان به او آموختیم تا آنچه را که به او آموختیم آن را بیان کند. بیان برای این است که معلوم را توضیح بدهد، نه بیگانه را، نه چیزی دیگر را؛ لذا اگر حرف کسی در حریم قرآن کریم نباشد که حرف‌های عترت هم تفسیر همین قرآن است و جدا نیست، این دیگر بیان نیست؛ لذا تعبیرات دیگری قرآن کریم از آنها دارد. تعلیم اسماء هم باز به همین برمی‌گردد و تعلیم هم که فرمود: ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ اعم از مع الواسطه و بلاواسطه است. این طور نیست که ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ یعنی ما مستقیماً بدون وساطت پیغمبر و اهل بیتش (علیهم السلام) یاد بگیریم، چون خود قرآن کریم ما را ارجاع داده است به آنها. ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ اینها یک توضیحات کوتاهی بود درباره این چند جمله؛ اما درباره ﴿الْفُصُوشُ الْقُمْرُ بِخُسْبَانٍ﴾ مطلب دیگری است.

[1] شمس/سوره 91، آیه 8.

[2] نحل/سوره 16، آیه 78.

[3] تکوین/سوره 102، آیه 5 و 6.

[4] علق/سوره 96، آیه 3 و 4.

[5] نحل/سوره 16، آیه 89.

[6] البلد الأمين و الدرع الحصین، ابراهیم الکفعمی العاملی، ص 188.

[7] بقره/سوره 2، آیه 33.

[8] نحل/سوره 16، آیه 44.

[9] آل عمران/سوره 3، آیه 7.

[10] نهج الحق و كشف الصدق، الحلّی، ص 273.

[11] طه/سوره 20، آیه 50.

[12] زمر/سوره 39، آیه 62.

[13] کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، سلیم بن قیس الهمدانی، ج 1، ص 201.

[14] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 8، ص 311 و 312، ط. الإسلامية.

[15] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 8، ص 312، ط. الإسلامية.

[16] الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفید، محمد بن محمد، ج 2، ص 91.

[17] بحار الانوار-ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسی، ج 72، ص 59.

[18] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، ج 11، ص 127.

[19] الكافي، الشيخ الكليني، ج 1، ص 11، ط. الإسلامية.

[20] شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج 10، ص 132.

[21] الكافي، الشيخ الكليني، ج 1، ص 32، ط. الإسلامية.

[22] حجر/سوره 15، آيه 27.

[23] ذاريات/سوره 51، آيه 56.

[24] قدر/سوره 97، آيه 1.